

پیکار خلق

(۲۸)

نیمه اول آذر ۵۸

گروه انقلابیون مارکسیست لنینیست

سراسیمگی هیأت حاکمه

برای انجام رفرا ندوم

شنبه ۲۶ آبان ماه متن کامل قانون اساسی مصوبه مجلس "خبرگان" از طریق روزنامه ها اعلام گردید سپس شورای "انقلاب" اعلام نمود که روز ۱۱ و ۱۲ آذر همه پرسش های قانون اساسی انجام میگردد . یعنی اینکه مردم تنها ۱۵ روز فرصت دارند که ۱۷۵ اصل قانون اساسی را مورد بررسی قرار دهند . در عرض همین مدت کوتاه نیروهای سیاسی امکان دارند نظرات خود را در مورد قانونی که "خبرگان" نزدیک به ۳ ماه آنرا تدوین کرده اند ، ابراز دارند . براستی چرا هیأت حاکمه اینقدر عجله دارد که با سرهمبندی کردن این قانون اساسی که سرنوشت مردم را تعیین میکند ، آنرا به همه پرسش بگذارد ؟ آنها که کسار مجلس خبرگانشان از یکماه به ۳ ماه کشید (شاید هم عامل آنرا اینقدر رکش دادند که درست یاد همه اول ماه محرم مصدق گردد) چرا زمان کافی در اختیار مردم نمیدارند که بتوانند مجموعه این قوانین را در یک ارتباط منطقی با هم مورد بررسی و تفکر قرار دهند و نظرات نیروهای مختلف را بشنوند ؟ علت همه این ها درست در یک مسئله نهفته است : ترس و وحشت هیأت حاکمه از آگاه شدن توده ها نسبت به محتویات قانون اساسی . زیرا که این قانون اساسی نه تنها بازگوکننده منافع توده های مردم زحمتکش نیست ، بلکه آشکارا در تضاد با آنهاست . آیا حاکمیتی که نه در ادعای بلکه واقعا منافع زحمتکشانشان باشد

نیاست تمام امکانات را یکبار گرد آورده و هیأت خلق زحمتکش آگاهانه به بحث و مشورت در مورد تمام بند های قانون اساسی بنشینند ؟ چرا . کارگران توده های زحمتکش باید جلساتی تشکیل دهند و به بحث پیرامون مواد قانون اساسی بپردازند ، در مدارس جلساتی بدین منظور باید تشکیل شود ، در هفتان نیز میبایست در روستا ها جمع شده و این قانون را مورد مطالعه و بررسی قرار دهند . انجمنهای محلی توده های نیز میبایست به صورت تبادل نظر پیرامون مسائل قانون اساسی بپردازند . تنها از این طریق است که محتویات قانون اساسی برای توده ها تفهیم شده و آنگاه آگاهانه به آن رأی خواهند داد . اما هیأت حاکمه نه تنها چنین نمیکند بلکه تمام نیروی خود را در جهت تحقیر و فریب توده ها به کار برده است . انحصار طلبان همانطور که دیدیم ریاکارانه نخست جمهوری اسلامی را به رفرا ندوم گذارند و گفتند بدین آنکه منظور خود را از مضمون و محتویات آن توضیح دهند . با هزار گونه سفسطه باقی مجلس مؤسسان که میبایست از نمایندگان واقعی تمام طبقات و اقشار خلق تشکیل شود ، راه مجلس "خبرگان" تبدیل کرده و در انحصار قشریون مذهبی در آورند . در این زمان بود که منظور واقعی خود را از جمهوری اسلامی یعنی دیکتاتوری ولایت فقیه بیان نمودند . انحصار طلبان که بر اساس چنین مضمونی و برنامه ای قدرت خود را مستقر نموده اند ، امروز هم میخواهند قانون اساسی را به رأی عمومی بگذارند . در این راه اتمام امکانات خود جهت خفه کردن صدای مخالفین استفاده مینمایند . رادیو و تلویزیون را بطور احصاری در خدمت تبلیغات یکطرفه خود در آورده اند . انحصار طلبان که در جهت تحقیر توده ها تکیه دارند هر حرکت و عملی که باعث آگاهی توده ها گردد در مورد و حسیانه ترین سرگوبها فرامیدهند . بدین خاطر است که موعده رفرا ندوم را درست بعد از ایام سوگواری عزاداری دهه اول ماه محرم انتخاب کرده اند تا اینکه در این روز با سوء استفاده از اعتقادات مذهبی مردم نتوانند بیکه -

نبیه در صفحه ۲

چرا ما این قانون اساسی را ارتجاعی میدانیم ؟

اینک پس از چندین ماه بالاخره مجلس "خبرگان" یکار خود پایا نداد و طرح نهایی قانون اساسی را ارائه نمود . سردمداران قدرت خود خوبی میدانند که این قانون اساسی مبین اساسی ترین خواستها و منافع توده های وسیع زحمتکشانشان نباشد ، در تکیه بر آن هستند که با وجود آوردن یک حورعب و وحشت و سلا

قانون اساسی و منافع زحمتکشانشان

خلق و فقط خلق است نیروی محرکه ای که تاریخ جهان را میسازد " (مائوتسه دون) . سازندگان واقعی جامعه توده های مردم زحمتکش هستند . این بار را بولادین کارگران است که جرخیهای عظیم تولیدی را به حرکت در می آورند ، این دستهای بینه سسته و تلاش نشانه روزی هفتان و کشاورزان است که محصولات کشاورزی را تولید می کنند ، در یک کلام این توده های مردم هستند که جامعه و تمام نعمات آن را می سازند . در جامعه داریه داری در طبقه کارگر نیروی اصلی تولید کننده به حساب می آید . طبقه کارگران نیروی اصلی است که جرخیهای تولیدی را به حرکت در آورده و در نتیجه تکامل جامعه را به جلو سوق میدهد . بنابراین این نظام اجتماعی مترقی و پیشرونده است که اساس و بنیاد قانونی و عملی آن بر

قانون اساسی باید مبین

منافع زحمتکشانشان در مقابل

سلطه امپریالیسم و نوکران

بومیش باشد

رفرا ندوم

قانون اساسی

را تحریم کنید

خلق را متحد کنیم امپریالیسم و عمالش را درهم کوبیم

مابا این قانون اساسی مخالفیم زیرا حق حاکمیت زحمتکش را برسمیت نمی‌شناسد

هر کسی که کمترین اطلاعاتی از مبارزات اخیر مردم داشته باشد و برای چند ثانیه بخواند منصفانه قضاوت کند باید انعام نماید که توده زحمتکش بویژه طبقه کارگری در جنبش و قیام، در سرنگونی رژیم پهلوی شاه نقش اساسی را داشتند. همه میدانند (بجز رونگوییان و افواگران) که اعتصاب عظیم کارگران بویژه اعتصاب نفتگران بود که بزرگترین ضربه را به رژیم سرنگون شده شاه زد. اما قانون اساسی بر تمام این مبارزات تاریخ ساز و حماسه آفرین زحمتکشان میهن ما و نقش اساسی آنها در این مبارزات خط بطلان کشیده است و در بند پنجم مینویسد: «هـ - امامت و رهبری مستقیم و نقش اساسی آن در تمام انقلاب اسلام». اما در مورد مسئله رهبری باید گفت که بجز طبقه کارگر اساساً هیچ طبقه و یا قشر دیگری نمیتواند نقش رهبری را در یک انقلاب پیروزمند ایفا نماید. زیرا طبقه کارگر تنها طبقه ای است که هیچگونه سهمی در مالکیت خصوصی ندارد، و در نتیجه در تمام طول انقلاب هیچ چیز ندارد که از دست بدهد و لذا تنها طبقه ای است که بدون سازش در نیمه راه، تا به آخر انقلاب را به پیش می برد و شایسته ایفای نقش رهبری است.

فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده باشد

اصل سوم - این اصل نیز بطور عمد شامل یکسری ماده های کلی می باشد.

۱- ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی بر اساس ایمان و تقوا و مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی.

آیا فضائل اخلاقی ایمان و تقوی از دید یک سرمایه دار مسلمان و یک کارگر مسلمان یکی است؟ فضائل اخلاقی ایمان و تقوی برای یک سرمایه دار ام از مسلمان و غیر مسلمان آنست که کارگران از صبح تا شب جان بکند و کار کنند، اعتصاب براه نیندازند، برای اضافه دستمزد، حق بیمه، حق بهداشت، حق مسکن، حق تأمینات جانی در روزگار خانه، حق زندگی بهتر و حق کار و امتحانهم دست به مبارزه نزنند و سرمایه دار هم از سود کلانی که سالیانه می برد خص خود را بربرازد و احياناً به سفر حج هم برود. اما فضائل اخلاقی از نظر کارگران مبارز و کارگران یعنی مبارزه علیه سرمایه داران، مبارزه علیه استثمار و بهره کشی، آیا تا حال یک سرمایه دار را دیده اید که به حکم فضائل اخلاقی ایمان و تقوی و اوقات در جهت منافع واقعی کارگران اقدام کند؟ حال این سرمایه دار هر قدر هم میخواهد مسلمان و با تقوی باشد و به بار هم بسفر حج مشرف شده باشد و یک رکعت از نماز هاشم قضا شده باشد. آیا کار فرمای مسلمان کمتر از کار فرمای غیر مسلمان استثمار میکند؟ و یا اینکه کارگر مسلمان بیشتر از کارگر غیر مسلمان استثمار میشود؟ خیر. جملات کلی و نامفهوم مثل «فضائل اخلاقی چیزی جز فرب نیست» توده هانیست و بقول لا هوئی شاعر طبقه کارگر ایران «این عبارات مظلومه موهومات است بند راه فقا».

بند دوم و سه و چهار این اصل مربوط میشود به «بالا بردن سطح آگاهی عمومی، آموزش و پرورش و تربیت نسل رایگان برای همه و تقویت روح بررسی و تنقید و ابتکار در تمام زمینه ها.....» اگر این بند ها را بطور کلی در نظر بگیریم صحیح بنظر میرسد. اما اگر خواهیم بطور مشخص صحبت کرده باشیم باید بگوئیم از آنجا که زحمتکشان میهن ما بویژه کارگران و هفتان همواره مورد بیشترین ستم بوده و بیش از همه مورد ظلم، اجحاف قرار گرفته اند و آنها بیش از همه اقتضای جامعه از حق بالا بردن سطح آگاهی عمومی، آموزش، پرورش و..... محروم بوده اند، از سوزی دیگر بزرگترین سهم در ساختمان جامعه بعد از آنان است، لذا باید در تمام زمینه های فوق الذکر از حمایت بیشتری برخوردار باشند. مثلاً زمینه آموزش و پرورش و تقویت روح بررسی و تنقید و ابتکار باید بیش از همه به کارگران و هفتان توجه نمود. اما قانون اساسی جمهوری اسلامی هیچگونه توجهی به این مسائل اساسی ندارد.

در بند و از همین اصل گفته میشود «رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه های مادی و معنوی». ذکر یک چنین جملات کلی بی مفهوم و دهن پرکن چیزی جز تواءم فرب نیست. زیرا فراهم کردن امکانات عادلانه بدون روشن کردن علل و ریشه های ناعدالتی کونی و بدون اتخاذ تدابیر و تصمیمات اساسی در جهت برطرف کردن این علل، هرگز امکان پذیر نیست. ریشه و علت اصلی کلیه ناعدالتی ها، ظلم هادرات کارمزدوری و استثمار می باشد. قانون اساسی جمهوری اسلامی کوچک ترین اشاره ای هم به مسئله استثمار و کارمزدوری نکرده است، هیچگونه مخالفی با آن ابراز نداشته و گوئی که آتایان «خبرگان» اصلاً از وجود استثمار بی رحمانه سرمایه داری و کارمزدوری اطلاعی ندارند. اما واقعیت این است که استثمار سرمایه داری و کارمزدوری ریشه ریختم سرمایه داری و کارمزدوری است که نمیتوان ابراز بی اطلاعی از آن نمود و اتفاقی هم نیست که «خبرگانی» مثل بهشتی، مکارم شیرازی، موسوی اردبیلی.....

و مدعی است که بر پایه ایمان قرار دارد و ایمان را مربوط به مسائل خدا، وحی، امامت و کرامت میسازد که در هیچیک از آنها توده ها کوچکترین نقشی ندارند. ذکر کلماتی مثل آزادی عدل قسط و امثال بهد و آنکه مفهوم خاص طبقاتی آن روشن کرد و چیزی جز فرب نیست. مثلاً باید سؤال کرد آزادی برای چه کسی؟ برای کارگران یا برای سرمایه داران؟ لنین آموزگار کارگران جهان گفت: «مادام که افراد پاد نگیرند در پس هریک از جماعات، اظهارات و وعده و وعید های اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی منافع طبقات را جستجو کنند، در سیاست همواره فربانی سفیهانه، فرب و خود فربی بوده و خواهند بود.» آری در بنیت کلمات آزادی، عدل و قسط در قانون اساسی هم باید منافع طبقات را جستجو کرد. واقعیت تلخ درون جامعه، شیوه های استثمار بر حمانه، موجود در مؤسسات تولیدی بوضوح نشان میدهد که معنای این کلمات از دیدگاه هیأت حاکمه و ارکانهای قدرت یعنی «عدالت» و «آزادی» برای استثمارگران در این اصل بایه ای کوچکترین اشاره ای به استثمار و قوانینی در جهت رفع باحتی محدود کردن آن نیامده است. نه در این اصل و نه در هیچیک از اصول دیگر به این مسئله اساسی که قدرت سیاسی در دست کدام طبقه یا طبقات است، کوچکترین اشاره ای نشده است و باز که اشتن آن یعنی سپردن قدرت حکومتی به دست سرمایه داران و مالکین بزرگ ارضی. این اصل قدرت سیاسی را به «اجتهاد مستشرقین و فقهای جامع الشرائط» منوط مینماید و در اصل مربوط به «ولایت فقیه» فقهای اوالی و حاکم یا ملائع از تمام مقدرات جامعه مگردانیده است. در این اصل ظاهراً «حاکمیت و تشریع» به خدا اختصاص داده شده است و در اصل مربوط به «ولایت فقیه» حاکمیت و تشریع خدا را منوط به تسلیم و اطاعت در مقابل «فقیه» نماینده «پایمیر خدا» در روی زمین است، مینماید. اگر کلمات اضافی و حواشی آنرا به کار بکنیم از این منظور این اصل آنست که توده مردم باید چشم بسته از اوامر «فقیه زمان» اطاعت کنند و «فقیه» بر تمام زندگی آنها حاکم است. نگاهی به تاریخ گذشته کشور خود مان بخوبی نشان میدهد که اکثریت فقهی زمان مثل آیت الله شیخ فضل الله نوری (در زمان انقلاب مشروطیت) و آیت الله کاشانی (در زمان حکومت ملی در کمرصدق) و آیت الله بروجر دی (در زمان شاه) در جهت منافع طبقات استثمارگر فعالیت کرده اند منوط کردن پایه و اساس قانون اساسی به «فقیه جامع الشرائط» یعنی قائل شدن هیچگونه حق برای حاکمیت توده مردم زحمتکش بر سر نوشت خویش.

سراسیمگی هیئت حاکمه... تا زمیdan تبلیغاتی باشند و به هیچ نیوز مخالفی حتی لیبرالها هم امان افشاگری ندهند.

روحانیت اشراق منش که در این مدت و ماه نتوانسته بود به ابتدائی ترین خواسته های توده مردم پاسخ مثبت دهد و هر روز با بحران جدیدی، چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه اقتصادی، روبرو میگردد و ضعف و ناتوانی خود را بیش از پیش در مقابل چشم توده هابه معرض نمایش می گذاشت، رفته رفته پایه های خود را در رین توده ها رازد ست میدارد و به افراد کشیده میشود. نگاهی به تعدا آراء و افرا ندرانوم جمهوری اسلامی، انتخابات مجلس «خبرگان» و انتخابات شوراهابه خوبی نشان میدهد که چگونه اعتبار انحصار طلبان در رین مردم فرو میریزد. بدیهی است که اگر در چنین شرایطی قانون اساسی را به رفرا ندم عمومی میگذاشتند با همان اقتضای انتخابات شوراهامواجه می گردید.

تقریباً مدتی که «شورای انقلاب» ارگان مرکزی اجرائی و فرماندهی او بود در مدت و ماه اخیر در تمام مسائل هائی که با امیرالایسم و بطور مشخص با امیرالایسم آمریکا انجام میگرفت مستقیماً سهیم بودند. حال چگونه است که سران «شورای انقلاب» مانند بهشتی که تا دیروز با جاسوسان آمریکائی چون هویسز در پشت میزدار که می نشست، امروزه یکباره زمست «ضد امیرالایستی» گرفته است؟ اشغال لانه؟ جاسوسی امیرالایسم آمریکاد را بران و خواست استرداد شاه خائن و محاکمه و مجازات وی اگرچه بیان گوشه ای از خواسته های ضد امیرالایستی توده مردم می باشد، اما انحصار طلبان حاکم اهداف دیگری را از این عمل دنبال می کنند. آنها دست به اشغال لانه جاسوسی امیرالایسم آمریکازده اند تا بدین وسیله بتوانند در بسیج افکار عمومی مردم موفق شوند و تمام ناراضیاتی های مردم را تحت اشعاع قرار داده و در چنین جوی هرگونه اظهار نظر و نیر و های مخالف قانون اساسی را خنثی نموده و قانون اساسی را در شرایطی که توجه افکار عمومی از محتوای آن منحرف گردیده است به همه پرسی بگذارند. ماهواره میلیونها توده زحمتکش شهروستافرید **سرگ بر امیرالایسم آمریکا** دشمن عمد فلقهای ایران را طنین افکنی کنیم. همراه با میلیونها توده زحمتکش شهروستا خواهان استرداد شاه خائن و محاکمه و مجازات وی در دادگاه واقعی خلق و ستن لانه جاسوسی امیرالایسم آمریکا و لغو کلیه قرارداد های اسارت با امیرالایسم و لایخص با امیرالایسم آمریکا هستیم و تا برانداختن کامل سلطه امیرالایسم از میهن عزیزمان به مبارزه آزاد بیخش ادامه خواهیم داد. در عین حال هرگونه کوششی که بخواهد با صحنه سازی خود افکار مردم را از توجه به مضمون و محتوای ارتجاعی قانون اساسی منحرف نماید، را افشا می نمائیم. در شماره های قبلی پیکار خلق و بخصوص در این شماره سعی کرده ایم محتوای ارتجاعی قانون اساسی را روشن سازیم.

مردم مبارز و زحمتکش ایران!

شما میبایست از یک سو بر ضد مبارزات ضد امیرالایستی - ضد ارتجاعی خود بیفزائید و این مبارزه را تا پیروزی نهائی یعنی برانداختن سلطه امیرالایسم و ارتجاع داخلی، به پیش برده و از سوزی دیگر نسبت به تمام مسائل سیاسی ملکی و بطور مشخص مسئله قانون اساسی و همه پرسی درباره آن با هوشیاری و آگاهی کامل بنگرید. از آنجائی که این قانون اساسی انگار مخالف منافع زحمتکشان است لذا باید شرکت در همه پرسی را تحریم نمود و با عدم شرکت در این همه پرسی مخالفت خود را با آن اعلام نموده و نشان دهیم که ما خواهان آن قانونی هستیم که پایه و اساس آن منافع میلیونها توده زحمتکش باشد. ما با صراحت کامل اعلام میکنیم که هیچ یک از مواد این قانون اساسی را برسمیت نمی‌شناسیم و خود را به هیچ وجه ملزم به رعایت آن نمیدانیم. ما تنها به قانونی کردن منافع زحمتکشان با ندر

تنها آخوند مآبانه در مورد عدل و انصاف و غیره موعظه سرائی می کنند بدون آنکه به ریشه و اصل آن یعنی نفی استثمار برسد. از این جهت جملاتی مثل "حاجه توحید بی طبقه" علیرغم تمام مضمون تخیلی اش آنرا حذف مینمایند. زیرا که موقعیت متنازعیه اش اشراف منقطع در سایه استثمار بی رحمانه کارگران و زحمتکشان میتواند حفظ و تقویت شود.

مابا این قانون اساسی مخالفیم زیرا مدافع منافع زحمتکشان نیست

قانون اساسی و حقوق ملیتها

ایران کشوری است کثیرالمله یعنی در چهارچوب ایران ملیتهای مختلفی زندگی می کنند که از نظر زبان، زندگی اقتصادی، فرهنگ و آداب و رسوم و محدود و جغرافیائی از یکدیگر متفاوت می باشند. لذا هر یک از این ملیتها حق دارند که بر سر نوشت خویش حاکم باشند. هرگونه خدشه در ارکان و یا انکار این حق الزاماً به مفهوم اعمال ستم بر این ملیتها می باشد. سالهاست که میهن عزیز ما زیر سلطه امپریالیسم قرار دارد و از ستم و یوارتجاع داخلی رنج می برد. برانداختن کامل سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی و برقراری جمهوری دموکراتیک خلق خواست مشترک تمام خلقهای ایران می باشد. همین سلطه امپریالیسم و حاکمیت طبقات ارتجاعی که شونیسیم و برتری طلبی ملی را در ذات خود دارد موجب آن گردید که ملیتهای غیر فارسی ساکن ایران به ملل فاقد حقوق کامل تبدیل شده و از این لحاظ آنان در تحت یک ستم دوگانه قرار گیرند. بدین مفهوم که بغیر از ستم ناشی از سلطه امپریالیسم از آشتن زندگی اقتصادی و آموزشی به زبان مادری خود، گسترش و تکامل آن و از ترویج، پرورش و شکوفایی فرهنگ و آداب و رسوم خود محروم بوده و هرگونه کوشش در این جهت از طرف ارتجاع حاکم با تحقیر و سرکوب و روبرو میشود. از آن جا که ستم ملی بر خلقهای ملل فاقد حقوق کامل جزو ذات سلطه امپریالیسم و سرمایه داری حاکم است، لذا مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع داخلی جد از مبارزه با خطر برانداختن ستم ملی نیست. برای برانداختن این ستم ملی باید حق این ملل در تعیین سر نوشت خویش برسمیت شناخته شود. اتحاد خلقهای ایران تنها و تنها راه ریزش و برتری مشترک علیه کلیه مظاهر ستم و اجحافات از جمله ستم ملی امکان پذیر است. قانون اساسی اگر خواهد بیان خواسته های تمام خلقهای ایران و نمایندگان اتحاد آنان باشد باید حق این ملل را در تعیین سر نوشت خویش برسمیت شناخته و تمام موجبات تحقق آن را تأمین نماید. اما قانون اساسی مصوبه مجلس "خبرگان" نه تنها این حق مسلم خلقهای ایران را برسمیت نمیشناسد بلکه کماکان همان سیاست شونیسیتی و برتری طلبی ملی سابق را در تحت پوششی نوین ادامه میدهد. چه کسی می تواند انکار نماید که زبان مادری مردم آذربایجان ترکی، مردم کردستان کردی، بلوچستان بلوچی و... میباشد؟ چه کسی میتواند انکار کند که زبان مادری هر ملتی زبان اول و رسمی مردم آن سامان است؟ آیا این مردم محق نیستند که در مدارس آنها زبان مادری تدریس شود؟ حال ببینیم قانون اساسی در این زمینه چه میگوید: "اصل یازدهم - زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس در بیات آنها در مدارس، در کارزار زبان فارسی آزاد است." قانون اساسی نه تنها هیچ گونه اشاره ای به وجود ملیتهای مختلف در ایران نمینماید و حق آنها را در تعیین سر نوشت خویش برسمیت نمی شناسد، بلکه صریحاً میگوید که مردم ارس باید کتب درسی را که بزبان فارسی است تدریس نمود. مجلس "خبرگان" در تحت فشار خواست مردم این ملل که در مجموع نسبت به ملیت فارس اکثریت را تشکیل میدهند با تکیه بر برتری طلبانه ای میگوید "تدریس زبان آنها در مدارس در کارزار زبان فارسی آزاد است" یعنی زبان رسمی تدریس در مدارس زبان فارسی می باشد. منتها در مدارس می توانند کلاسهای فوق العاده ای برای آموزش زبان مادری خود در این زبان داشته باشند. این است "بزرگوار" آقایان "خبرگان" که مرتباً در مورد سعه صدر و رحم میخوانند! آخر آقایان "خبره" هیچ از خود سؤال کرده اید که برای یک کودک ۷ ساله و روستائی مثلاً کرد و یا غیره جف و مشکل خواهد بود اگر خواهد آنچه را که از زبان مادری خود خورده است بشیر تلفظ کند؟ خیر. هرگز به مغز متحرک شما این چنین سئوالی خطور نمی نماید. زبان مادری ملیتهای ایرانیتوان بعنوان زبان فرعی در کارزار زبان فارسی قلمداد کرد. این یک توهین بزرگ به خلقهای ایران است.

همین "خبرگان" که این چنین نسبت به زبان ملیتهای مختلف ایران بی توجه بوده و آنرا تحقیر می کنند در اصل شانزدهم قانون اساسی به صرف اینکه زبان عربی زبان قرآن است، تدریس آنرا برای تمام دوره ها در بیست و چهارم اجباری می نمایند. پس ببینیم که آموزش زبان عربی واجب ولی آموزش زبانهای مادری دیگر صواب است.

ما معتقدیم که حق ملیتهای ساکن ایران در تعیین سر نوشت خود باید در قانون اساسی برسمیت شناخته شود. حق خود مختاری برای این خلقها به مفهوم حاکم بودن آنها در تمام مسائل اقتصادی - سیاسی و فرهنگی داخلی خود بوده که در سیاست خارجی و برنامه ریزیهای کلی تابع حکومت مرکزی هستند. زبان مادری این ملیتها در چهارچوب خود مختاری باید بعنوان زبانی رسمی در این مناطق برسمیت شناخته

شده و بعنوان زبان رسمی و اول در مدارس آنها تدریس گردد. زبان فارسی برای این ملیتهای ایران دوم می باشد که باید آنرا بعنوان زبان اداری کشور فراگیرند.

مابا این قانون اساسی مخالفیم زیرا حق تعیین سر نوشت را برای خلقها برسمیت نمیشناسد

قانون اساسی و حقوق اقلینهای مذهبی

اصل ۱۲: "دین رسمی ایران، اسلام و مذهب جمعیتی اثنی عشری است و این اصل الهی الاید غیر قابل تغییر است و مذهب دیگر اسلامی اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی را در رای احترام کامل مینمایند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاهها برسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی و حدود اختیارات شوراهای طبق آن مذهب خواهد بود یا حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب."

در این اصل دو مطلب مهم یکی "الای الاید بودن مذهب جمعیتی اثنی عشری و دیگری آزاد بودن در "تعلیم و تربیت و احوال شخصیه" بسیار مهم جلوه میکنند. اصل "الای الاید" یعنی چه؟ یعنی آنکه تا دنیا پای حاکمان این اصل در ایران صدق خواهد کرد و وای حال کسی که بخواهد آن را نفی کند. در اینجا میتوان بد رستی به طرز تفکر ضحمت "خبرگان" پی برد. چرا که آنها واقف به دگرگونیهای اجتماعی، سیاسی و فکری نیستند. آنها نمیدانند که تحریکات تاریخی بارها و بارها به اثبات رسانیده اند که هیچ چیز الهی الاید پایدار نخواهد بود. همه چیزها چه مسا خواهند چه ما نخواهیم در حال تغییر دائمی و تکاملند و هیچ چیز ساکن نیست. این اصل الهی الاید بودن آنها را با تاریخ تکامل فکری و اجتماعی بناچار به خنک خواهد کشانید و مجبورشان خواهد ساخت همچنان که تا کون ثابت شده است برای اثبات این نظریه خود دست به یکتا توری و فشار بر افکار دیگران بزنند. حتی از نقطه نظر دین کسی چه میداند که در فردای تاریخ تسنن بر تضح و... پیشی خواهد گرفت و یا بر عکس.

ما معتقدیم که چنین فرمول بندی مذاهب و شاخه های متعدد شده از آن را در یک درگیری مذهبی خواهد انداخت. آنچنانکه تاریخ انقلابات کشورها نشان میدهد چنین فعل و انفعالاتی همیشه به نفع امپریالیستها بوده است.

اما در مورد آزادی دیگر مذاهب در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه - در این طرز بیان ما با یک چهارچوب تنگ نظرانة ساخته شده از پیش روبرو هستیم. قریب به ۱۱ میلیون خلقهای ترکمن، کرد، بلوچ، عرب و... کشور ما مسلمان غیر شیعه هستند و آنها فقط طبق اصل فوق در موارد ازدواج، طلاق، ارث و وصیت طبق فقه خودشان آزادی دارند. آنها دیگر در امور سیاسی، اقتصاد محلی، فرهنگ ملی و غیره آزادی نخواهند داشت و این را در فعالیت و ماهه قدرتمند جدید در رابطه با این خلقها میبینیم. طرح این نوع قوانین اختلافات خلقها را باعث شده و جنگهای داخلی مذهبی را در پی دارد که باز هم امپریالیستها از آن استفاده نمایان خواهند برد.

اصل ۱۳: "ایرانیان زرتشتی - کبکی و مسیحی تنها اقلینهای دینی شناخته میشوند که در حدود مقررات اسلامی در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آئین خود عمل میکنند."

هریک از ادیان فوق الذکر، حدود، مقررات و تشریفات مخصوص خود را دارند و آنها میبایستی آزادی کامل داشته باشند که آنها را در عمل اجرا کنند. آیا حدود آنها را بعد از مقررات اسلام می ممکنه کردن چیزی جز ربودن آزادی عمل آنهاست؟ خیر. حزابین هم نیست. و از این جهت هم مورد اعتراض نمایندگان اقلینهای مذهبی قرار گرفت، لیکن به اعتراضات آنها گوش فرا داده نشد و آن را بتصویب رساندند. تصویب این اصل هم در بین مردم که با علاقی مختلف مذهبی هستند چند دستگی ایجاد میکند که بر مسائل موجود اشکالات دیگری هم خواهد افزود که باز هم خائنین بوطن و امپریالیستها برای مقاصد سوداگران خود بهره فراوان خواهند برد و مآل آن نیز مبارزات ضد امپریالیستی را کند خواهد نمود.

اما چرا تمام این اشکالات پیش میآید؟ میگویند اصل و بنای هر قانونی را میبایست بر بنیادهای

و در جای دیگر آن را در حد "شروع بودن" تعیین میکنند. حال باید سوال کرد که شروع بودن یعنی چه و چه کسی این شرطیت را تعیین میکند؟ مثلاً از نظر یک حاجی سلمان صاحب فلان کارخانه آزادی اعتصاب کردن بهیچ وجه شرعی و مشروع نیست، زیرا که کارفرما میخواهد از کارگران هزینه بیشتر کار بکشد و شرع اسلام هم تا همین اندازه برای وی محترم است و هرگونه سازمان و یا جمعیت سیاسی که بخواهد علیه استثمار مبارزه کند از نظر کارفرما غیر مشروع و ضد اسلام و اصلاً مشرک و کافر است.

آیا به اندازه کافی روشن نیست که تصویب کنندگان قانون اساسی چگونه رباکارانه و عوافریانه دست سرمایه داران و دولت حامی آنها را در سلب هرگونه آزادی باز گذاشته اند و چگونه با همان رباکاری هیچگونه اشارهای به آزادی سیاسی و اجتماعی زحمتکشان نکردند؟ بنظر ما اصل مربوط به آزادی سیاسی و اجتماعی باید اینطور تنظیم شود تا همین اندازه آزادی سیاسی و اجتماعی برای بیان عقیده و نظر و کلیه احزاب، سازمانها و جمعیتها با هر عقیده و مکتبی بشرط اینکه دارای ماهیت

ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی بوده و در خدمت مافع خلق باشد. اصل بیست و چهارم میگوید: "تشریفات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند، مگر آنکه مخله مبنای اسلام یا حقوق عمومی باشند تفصیل آنرا قانون تعیین میکند". می بینیم که آزادی بیان و مطبوعات در قید و بند مبنای نامعلوم و تعریف نشده اسلام قرار میگیرد و تفصیل آن نیز به قانون نامعلوم و وضع نشده ای منوط میگردد.

اصولاً آزادی بیان و عقیده از نظر ما به چه مفهوم است؟ آزادی بیان و عقاید یعنی اینکه موافق و مخالف در مورد کلیه مسائل سیاسی، دولتی، اجتماعی، قانونی و غیره بتوانند نظرات و عقاید خود را آزادانه ابراز دارند و از کلیه امکانات برخوردار باشند. این مسئله که عقیده، یک اعتقاد و یا یک طرز فکر خواهد بود را بر دیگر عقاید تحمیل کند و یا اینکه یک عقیده و طرز فکر تا آن اندازه مبارز است که مخله مبنای عقیده دیگر نباشد نه تنها خلاف آزادی بوده بلکه دیکتاتوری و سرکوب آزادی است. البته کاملاً روشن است که این آزادی بیان و عقاید آرایه ای دارد و برای قوانین وحد و مرزبانی است، اما این حد و مرز قوانین نباید چهارچوب یک عقیده دیگر باشد. کاملاً روشن است که برای طرفداران امپریالیسم و ایاد ارتجاع داخلی هیچگونه آزادی بیان و عقیده نمیتواند وجود داشته باشد، زیرا آنان دشمن خلقهای ایران و آزادی و استقلال هستند. آنها را باید سرکوب کرد و نسبت به آنها باید دیکتاتوری اعمال نمود. وقتی که ما آزادی بیان، قلم، مطبوعات و غیره صحبت می کنیم منظور ما آزادی برای نیروها و تفکرات خلقی است و طبیعی است که برای سلب آزادی از زمره تعیین و سرکوب امپریالیسم باید قانون وضع کرد و قانوناً آزادی را از آنها سلب نمود. از آنجا که انقلاب میهن ما انقلابی است ضد امپریالیستی و دیکتاتیک یعنی ضد نیروهای ارتجاعی داخلی، لذا آن قانون اساسی انقلابی است که آزادی بیان، قلم، مطبوعات احزاب و جمعیتها را بر مبنای آزادی یک ضد امپریالیست، ضد ارتجاع داخلی و در خدمت مافع خلق باشند، بر رسمیت بشناسد. اما قانون اساسی مجلس "خبرگان" زیرا که آزادیهای دیکتاتیک - سیاسی را نفی نموده و به دیکتاتوری انحرافیت مذهبی قانونیت می بخشد. این یکی از شرکده ها و حقه بازهای همه محافل ارتجاعی است که با وضع یکسری قوانین ظاهر آزاد و خواهانه دست قانون را برای سرکوب هرگونه آزادی باز میگذارند.

اما با این قانون اساسی مخالفیم زیرا حقوق دیکتاتیک و آزادیهای سیاسی - اجتماعی را برای سازمانها و جمعیتها را در ارتجاعی و ضد امپریالیستی بر رسمیت نمیشناسد

اصل بیست و ششم از این هم روشن تر است و برای آزادی احزاب و جمعیتها را در بند می کند. این اصل می گوید: "احزاب، جمعیتها، انجمنهای سیاسی و.... آزادند مشروط به اینکه..... موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند". پس می بینیم که با آزادی از تنهایی احزاب و جمعیتها - نه که در چهارچوب ایدئولوژی اسلامی و قانون اساسی فعالیت کنند، وجود دارد یعنی آزادی برای احزاب و جمعیتها دولتی. درست مثل زمان رژیم شاه خائن و برای کسانی که بخواهند در خدمت زحمتکشان و برقرار کردن حکومت کارگری و هفاتی فعالیت کنند و اصول قانون اساسی که اساس جمهوری اسلامی است و از جمله با اصل دیکتاتوری و حاکمیت اشراف منش یعنی ولایت فقیه مخالف باشند، تنها آزادی به زندان رفتن موجود است. این مکر و حیله را اگر وارد قانون اساسی بکار گرفته است که مانع از یک نمونه دیگر آن اشاره می کنیم.

اصل سی و دوم میگوید: "هیچکس نمیتواند سنگین کرد مگر بحکم و ترتیبی که قانون تعیین کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید بازگرد لائل بلافاصله گشایه متهم ابلاغ و تفهیم شود و حد اکثر ظرف مدت ۲۴ ساعت پرونده به مقاماتی به مراجع صالحه قضائی و مقامات محاکمه در اسرع وقت فراهم گردد. متخلف از این اصل طبق قانون مجازات میشود. آری در اینجا هم دیکتاتوری افراد به قانون نامعینی که هر روز میتوان در آن دست برد و بر اساس مقتضیات "بر آن افزود، ارجاع میشود. ما گفتیم که تنها معیار

تمامی مردم آن کشور در آن شفق القول و متفق المنافع هستند، پایه نهاد. این اصل نمیتواند بر روی اصول دین قرار گیرد، زیرا که با خود آن چهارچوب تنگی را بوجود خواهد آورد که هر مذهبی بجز مذهب غالب حق خود را کم نموده و بر باد رفته میبندد. ما کمونیستها معتقدیم که بایستی به تمام ادیان حال میخواند پیروان زیادتری کمتر را داشته باشند، بطور صافی حق ادای اصول مذهبی خود را داد. ما معتقدیم برای آنکه اشکالات فوق الذکر پیش نیاید، میبایستی که مذهب یک امر خصوصی باشد و نه یک امر اجتماعی - سیاسی. ما معتقدیم که تفوق بشرها بر هم دیگر نه به دلیل داشتن دین و یا ندانستن آن است، بلکه به مبارزات اجتماعی - طبقاتی آنها و ایمان آنها برای تکامل اجتماعی و پیشرفت آن بسوی ترقی و رفاه عمومی وابسته است. تنها حلقه رابطی که بشرها را بهم پیوند میدهد، رابطه طبقاتی آنها با یک دیگر است. طبقه کارگر بر اساس اصول مذهبی با یکدیگر پیوند میبندد، بلکه بر اساس منافع طبقاتی خاص آن بر علیه استثمار، ظلم و غارت گران جهانی پیوستگی دارند.

با تمام این وجود چرا سعی میشود که با اصول مذهبی تمام قوانین اجتماعی را منتهی کنند؟ جواب آن روشن است. زیرا که در پس تمامی آنها منافع طبقاتی سرمایه داران نهفته است و با المال اصول آن نمیتواند جوابگوی خلقهای زحمتکش ما از هر مذهب و مرامی باشد.

قانون اساسی و مسئله آزادیهای دیکتاتیک

در بند ۷ از اصل سوم گفته میشود: "تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی در حدود قانون". این بند قبل از آنکه بخواهد آزادیهای سیاسی را از نظر قانونی تأمین نماید، آنرا در زیر فشار و منتهی طبقات حاکمه و دولت آن قرار میدهد. زیرا طبق این بند آزادیهای سیاسی و اجتماعی محدود به قانون نامعلومی شده است. یعنی هر زمان دولت وقت میتواند قوانین و مجلس بگذراند و طبق آن آزادیهای سیاسی - اجتماعی را محدود و محدودتر و نابود گرداند. بخصوص با توجه به اینکه قانون اساسی هیچگونه ضابطه یا مقرراتی برای حدود اختیارات مجلس قانون گذاری (شورای ملی) در این زمینه در نظر نگرفته است. مارکسیسم با می آموزد و تجربه نشان میدهد که قوانین هر کشور، قوانین طبقات حاکمه میباشد یعنی طبقه یا طبقاتی که دارای سلطه اقتصادی بوده و به برکت دولت دارای سلطه سیاسی نیز میشود و بدین ترتیب تمام ارگانهای مملکتی از مجلس مقننه تا پلیس و ارتش را در خدمت حفظ منافع و موقعیت خود میگیرد. نگاهای بهمین ۹ ماه اخیر بخوبی نشان میدهد هیأت حاکمه چگونه هر روز و هر ساعت بنفع خود قانون وضع کرد، مثلاً در آستانه شروع کار مجلس خبرگان ویا در آستانه حمله به کردستان قانون مطبوعات را می گذرانند و طبق آن تمام روزنامه ها و نشریات که علیه دولت و یا در انتقاد به آن افشاء گری می کردند، توقیف میشوند و در عرض یک هفته همه روزنامه های سیاسی انقلابی را منوع اعلام کردند. مجلس خبرگان آگاهانه از یکسو هیچ گونه قانونی مربوط به چهارچوب کلی حق دیکتاتیک و آزادی سیاسی و اجتماعی وضع نکرده و از سوی دیگر تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی را محدود به قانون نامعینی و نامعلومی کرده است تا اینکه دست آنها برای سلب آزادی سیاسی و اجتماعی باز باشد. فردا دولت قانون دیگری وضع میکند و طبق آن هرگونه میتینگ، سخنرانی و تظاهرات که علیه دولت باشد، منوع میشود. ما میگوئیم برای آزادی سیاسی و اجتماعی باید قانون وجود داشته باشد. اما این قانون باید روشن و صریح در همین قانون اساسی اعلام گردد تا اینکه دولت نتواند هر روز از آن سوء استفاده نماید. آزادی سیاسی بنفع و بر له دولت همیشه وجود داشته است. اما ما در همین ۹ ماه اخیر دیدیم که تظاهرات و میتینگهای نیروهای انقلابی بوسیله چماق بدستان قدرت حاکمه سرکوب شده و بعضاً آن را بخون میکشاندند. سپس همین دستگاه حاکمه با بوق و کرنا تبلیغ می نمود که ضد انقلاب بودند. در زمان شاه هم آزادی برای دستجات طرفدار دولت و شاه وجود داشت و عین همین بند در قانون اساسی سابق هم بود. اما همه میدانیم که چگونه با قوانینی که هر روز از مجلس شورای ملی گذرانیده بودند، هرگونه آزادی سیاسی و اجتماعی را از بین بردند. ما میگوئیم تنها معیار حقیقت عمل است. عمل ۹ ماهه زمامداران جمهوری اسلامی نشان داده است که آنها تا چه اندازه به آزادی سیاسی و اجتماعی احترام میگذارند. ما دیدیم که در انتخابات مجلس خبرگان چگونه زیرکانه با محدود کردن تعداد آن و انحصاری کردن آن در دست یک مشت آخوند با عمامه و بی عمامه و با قلب و تزویر در نحوه رأی گیری، آزادیهای سیاسی و اجتماعی را زیر پا گذاشتند. دیدیم که چگونه با تسلط بر رادیو و تلویزیون مخالفین سیاسی را از حق استفاده از این وسائل ارتباط جمعی برای تبلیغات و بیان نظریات محروم نمودند. ما دیدیم که چگونه جواب حق آزادی سیاسی و اجتماعی خلق کرد را با گلوله، لشکرکشی و اعدامهای انقلابیون توسط خلخال جلا دادند و چگونه پاسداران جمهوری اسلامی به حقوق اجتماعی مایه گریان بندرانزلی جواب دادند. آری کارنامه عمل ۹ ماهه زمامداران حکومتی بخوبی نشان میدهد که آن قانونی که "تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی" به آن محدود میشود یعنی چه! سیر در اصل نهم گفته میشود "هیچ مقامی حق ندارد بنام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند". می بینیم که "آزادیهای سیاسی و اجتماعی" در یکجا مربوط به قانون نامعینی میشود

پرتوان باد جنبش انقلابی خلق گردد

ولایت فقیه حقیقت عمل است. همین دادگاههای "سالحه" اسلامی اکنون بیش از چندین ماه است که محمد اسیر محمد رضا سعادت را به زندان انداخته اند و در اینک به وضع وی رسیدگی شود. مجاهد اسیر محمد رضا سعادت را به جرم دفاع از استقلال و آزادی، به جرم کوشش در کشف شبکه جاسوسی آمریکا که امروز یگراسرا آن تا اندازهای فاش شده است، به زندان انداخته اند. همین افراد که امروز ظاهراً برای دفاع از آزادی و استقلال قانون نوشته اند محمد تقی شهرام، که سالها علیه ارتجاع و امپریالیسم مبارزه کرده است، را بدو اینکه هیچ شاکه خصوصی وجود داشته باشد مدتهاست که به بند کشیده اند. از این مونه هابسیار است. عمل این زمامداران بخوبی نشان میدهد فردا که مجری این قانون اساسی باشند چگونه عمل خواهند کرد بقول معروف سالکی که نکوست از بهارش پیداست.

قانون اساسی و حاکمیت توده ها

ولایت فقیه یعنی خلافت اسلامی، یعنی اعمال دیکتاتوری فردی، یعنی به تمسخر گرفتن توده های مردم و بالاخره یعنی سلطنت خودکامه در جامه آخوندی. حامیان طراز اول این نوع دیکتاتوری نیز خود بدین اذعان دارند. از جمله در کتاب "ولایت فقیه" نوشته آیت الله خمینی میخوانیم "ما خلیفه می خواهیم تا اجرای قوانین کند" - صفحه ۲۱ - این خلیفه که همان باصلاح فقیه و بافقهایی باشند بر همه چیز مردم حاکمیت دارند و هر چه بخواهند در زیر پوشش اسلام و بنام قوانین اسلام انجام میدهند و هم چنانکه خمینی میگوید "بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند" - همان کتاب ص ۹۳ - "فقه از طرف امام (ع) حجت بر مردم هستند. همه امور و تمام کارهای مسلمین بآنان واگذار شده است" - ص ۱۰۶ و "حزوا (منظور فقیه است) کسی حق قضاوت و ادراستی ندارد" - ص ۱۰۲ - آیا این نوع حکومت مفهومی جز اجرای کامل یک خودکامگی مذهبی میتواند داشته باشد؟ مسلماً نه. آیا این حکومت خودکامه مذهبی حافظ و حامی منافع اکثریت اجتماع و مجری خواسته های اکثریت است؟ باز هم نه. خمینی در این باره با صراحت تمام میگوید "حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه، بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثر باشد" - همانجا ص ۵۲ - می بینیم که باجه مشروطه کنظیری! رویرو هستیم که در آن نظریات و آراء اکثریت پیشی از ارزش دارند. طراحان و مدعیان این نوع خودکامگی می پندارند که از طریق بازی با کلمات همه چیز قابل حل است. آنها می پندارند که با قسم و آیه خوردن مبنی بر اینکه حکومت اسلامی استبداد نیست و مشروطه است همه چیز احوال کرده اند. این چه نوع مشروطه ای است که تصویب قوانین آن نباید "تابع آراء اکثریت باشد"! و آیا مشروطه و دموکراسی میتواند معنایی ارزشی بدون نظریات و آراء اکثریت را داشته باشد؟ حتی سلاطین خودکامه بعد از انقلاب مشروطیت به منظور عوامفریبی مدعی شدند که تابع آراء عمومی و اکثریت هستند و گویان آن احترام می گذارند. آنان در حالیکه در روح ادعای میکردند ولی در عمل هیچیک از موازین دموکراسی و مشروطه را انجام نمیدادند. اما خلفای جدید حتی از این فراتر رفته و به صراحت میگویند نظریات و آراء اکثریت برای ما پیشی از ارزش دارند، ما میخوانیم "رئیس و حاکم باشیم"، "حجت بر مردم" باشیم و "حق قضاوت و ادراستی" و انجام "امور و تمام کارها" در انحصار ما باشد. در این نوع حکومت "مردم و مسلمانان در دایره مقررات شرعی آزادند، یعنی بعد از آن که طبق مقررات شرعی عمل کردند کسی حق ندارد بگوید اینچنان نشین یا آنجا برو" - همانجا ص ۹۹ - بدین ترتیب مردم آزادند اینچنان بنشینند و آنجا بروند فقط بشرط اینکه به مقررات شرعی یعنی مقرراتی که خلفا اطاعت از آنها را واجب شمرده اند، گردن نهند. عجب آزادی کنظیری! مردم حق شرکت در قانونگذاری را به حکم شرع نیابستی داشته باشند، از شرکت در تنظیم قوانین قضائی و نظارت بر اجرای آن بایستی محروم گردند زیرا اینها نیز در انحصار خلفای باشد و حق دخالت در اداره و نظارت امور اجرای کشوری را ندارند زیرا "همه امور و کارهای مسلمین به آنان (منظور فقهاست) واگذار شده است" ولی آزادند که از این حکمرانی و خودکامگی منتی باصلاح فقیه تبعیت کامل کنند تا حق زندگی داشته باشند یا در صورت اعتراض و مخالفت و مقاومت به جرم کافروقت انقلاب اسلامی محکوم به مرگ بنا بر حکم جلا دانی همانند خلخانی می باشند. عجب عدالت و آزادی که باندی! که واقعا قادرند شکوه سبقت را از عدالت و آزادی آریامهری! برابری! در سلطنت محمد رضا شاه نیز هر کس که در برابر دیکتاتوری او سر تعظیم فرود می آورد و سخنه و ثنا و احسن گوئی از آن خودکامه خود فروخته می شود آزاد بود هر جا میخواست بنشیند، هر جا میخواست برود و در یک کلام هر چه میخواست بر علیه منافع اکثریت انجام دهد. خلیفه گری فقهانی با همان اصل و روش اعمال میشود و تنها تفاوتش در این است که خلیفه جای سلطان را اشغال کرده است.

"خبرگان" منتصب فقها با حرکت از این قانونمندی خلیفه گری به تصویب قانون اساسی ایران پرداخته اند در این قانون به جای سلطان، خلیفه یا فقیه همه کاره شده است و به جای شورای سلطنت، شورای نگهبان و شورای رهبری معین شده اند. آنچه که کاملاً بر ضرورتش خط بطلان کشیده شده و در نتیجه حتی از قانون اساسی قبلی نیز عقب تر رفته، حق حاکمیت ملی می باشد. حق حاکمیت ملی یعنی حق تعیین سرنوشت و توضیح بیشتر یعنی حق مردم در انتخاب نماینده تام الاختیار برای قانونگذاری، حق نظارت بر اعمال نمایندگان و کنترل مستقیم آنها، حق نظارت و کنترل امور قضائی و اجرایی، حق حساب خواهی از نمایندگان و مسئولین دولتی در تمام سطوح، حق انتقاد از نمایندگان و مسئولین و حتی عزل آنها و..... این حق اولیه و اساسی مردم که باینجا اجرای دموکراسی است یکی در تمام وجوه آن از تمام مردم ماسلب گردیده است. اگرچه وقایع چند ماه پیش بنگریم خواهیم دید که خرد و بورژوازی راست و مرفه مخالفت خود را با دموکراسی بکرات از زبان روحانیت اعلام داشت. زمانیکه فقها فریاد می زدند "ماد دموکراسی"

میخواهیم، ما اسلام میخوانیم، جمهوری دموکراتیک یا جمهوری دموکراتیک اسلامی نمیخواهیم، بلکه فقط جمهوری اسلامی میخوانیم" تنها همین نکته را میخواستند بازگو کنند که با دموکراسی بهر رنگ آن که باشد خصوصاً دارند. از همین جهت نیز قانون اساسی آنها مری از هر گونه روح دموکراتیک تنظیم میشود. اصول پنجم و صد و هفتم قانون اساسی فقه "ولایت امر و امامت امت" را برعهده فقیه مورد قبول تمام مدعیان این منصب میگذازد که در صورت عدم یافتن چنین فردی "۳ یا ۵ مرجع واحد شرایط" چنین منصبی را بصورت مشترک اجرا خواهند کرد. در انتخاب این خلیفه به جای سلطان و یا شورای خلیفه گری به جای شورای سلطنت، مردم هیچ حقی ندارند. "خبرگانی" به مانند "خبرگان" همین مجلس به تمام رسیده که با زهم حتماً بایستی با اکثریت قریب به اتفاق عمامه سرها باند بعنوان نمایندگان مردم منصوب میشوند تا برای توده زمینکن میلیونی که هیچ نماینده ای در آن مضحکه اقلیت روحانیت انحرافی و انحصارگرند ارد، خلیفه یا شورای خلیفه گری سرهم بندی کنند.

این خلیفه یا شورای خلیفه گری چه وظایفی را برعهده دارد؟ در یک کلام همه چیز. یعنی بقول خمینی "بایستی رئیس و حاکم باشد". در اصل ۵۷ در این باره میخوانیم "قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت است. بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می گردند". این ریاست و حکمرانی خلیفه از طریق مستقیم و غیر مستقیم اعمال میشود. بصورت مستقیم از طریق دستورات و اوامر خلیفه و بصورت غیر مستقیم از طریق شورای نگهبان منصوب و زیر نظر خلیفه. در مورد اول در اصل صد و دوم آمده است:

- "شرایط و صفات رهبری یا اعضای شورای رهبری:
- ۱- صلاحیت علمی و تقوایی لازم برای افتاء و مرجعیت.
- ۲- بینش سیاسی و اجتماعی و شجاعت و قدرت و مدبریت کافی برای رهبری.
- اصل صد و دوم:
- وظائف و اختیارات رهبر:
- ۱- تعیین فقهای شورای نگهبان.
- ۲- نصب عالیترین مقام قضائی کشور.
- ۳- فرماندهی کل نیروهای مسلح به ترتیب زیر:
- الف- نصب و عزل رئیس ستاد مشترک.
- ب- نصب و عزل فرمانده کل سپاه و پاسداران انقلاب اسلامی.
- ج- تشکیل شوراهای عالی دفاع ملی، مرکب از هفت نفر از اعضا، زیر:

- رئیس جمهور
- نخست وزیر
- وزیر دفاع
- رئیس ستاد مشترک
- فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی
- دو مشاور به تعیین رهبر.
- د- تعیین فرماندهان عالی نیروهای سه گانه به پیشنهاد شورای عالی دفاع.
- ه- اعلان جنگ و صلح و بسیج نیروها به پیشنهاد شورای عالی دفاع.
- ۴- احداث حکم ریاست جمهوری پس از انتخاب مردم. صلاحیت داوطلبان ریاست جمهوری از جهت دارا بودن شرایطی که در این قانون ماید باید قبل از انتخابات به تأیید شورای نگهبان و در دوره اول به تأیید رهبری برسد.
- ۵- عزل رئیس جمهور یا در نظر گرفتن مصالح کشور، پس از حکم دیوانعالی کشور به تخلف وی از وظایف قانونی یا رأی مجلس شورای ملی نه عدم کفایت سیاسی او.
- ۶- عفو یا تخلف مجازات محکومین، در حدود موازین اسلامی، پس از پیشنهاد دیوانعالی کشور.

ما با این قانون اساسی مخالفیم زیرا ولایت فقیه نفی حاکمیت خلق است

بدین ترتیب این خلیفه و یا شورای خلیفه گری در عمل همه کاره است و مردم هیچ کاره. شورای نگهبان که از آن در طرح قانون اساسی بسیار سخن بیان آمده چه صیغهای است؟ این شورا بمنظور کنترل صدمات و فعالیتهای مجلس شورای ملی که میبایست قاعدتاً از نمایندگان نام الاختیار مردم تشکیل گردد، بوجود می آید. در زیر نظر مستقیم خلیفه نگذاشته اند نمایندگان مردم (اگر در چنین سیستمی احیاناً بتوانند به مجلس ره یابند) دست از پا خطا کنند!!! و مادی بگذرانند که به دایره نامحدود خودکامگی خلیفه خدشهای وارد سازد. در اصل نود و یکم در این مورد می خوانیم: "منظور پاسداری از احکام اسلام و قانون اساسی از نظر عدم مفارقت صدمات مجلس شورای ملی با آنها، شورای بنام شورای نگهبان با ترکیب زیر تشکیل میشود: ۱- شش نفر از فقهای عادل و آگاه به مقتضیات زمان و مسائل روز. انتخاب این عده با رهبر یا شورای رهبری است. ۲- شش نفر حقوقدان در رشته های مختلف حقوقی، از میان حقوقدانان مسلطانی که بوسیله شورای عالی قضائی (یعنی همان شورائی که مطابق با اصل صد و دوم میبایست منصب

خلیفه وقت باشد) به مجلس شورای ملی معرفی می‌شوند و با رأی مجلس انتخاب می‌گردند. اصل نود و چهارم و نود ششم وظیفه بررسی تمامی مصوبات مجلس را به این شورا می‌دهد که در صورت عدم تصویب از جانب این مرجع قضایی، از درجه اعتبار ساقط هستند و بنابر اصل نود و هشتم "تفسیر قانون اساسی بمعده شورای نگهبان است."

بدین ترتیب بینیم که مدعیان خلیفه گری برای خلقهای ستم دیده میهن ما چنان پخته اند. این قانون را باید بحق مرتجعانه ترین قانون در تاریخ ایران و در جهان کنونی نامید. زیرا تمامی حقوق اولیه خلق را در تعیین سرنوشت خود از او می‌گیرد و حتی نمایندگان مجلس شورای ملی را بصورت عروسکان خیمه شب بازی در می‌آورد که هیچ يك از صوابات آنها تا نرسیدن به توشیح خلیفه وقت (بجای توشیح ملوکانه) ضمانت اجرایی ندارد. بگذریم از اینکه این خلیفه یا اعضاء شورای خلیفه گری حتماً نایبستی ایرانی باشند و بعنوان نمونه می‌توانند از اتباع کشورهای دیگر باشند. مردم میهن ما دهها سال مبارزه قهرمانانه را بر ضد استبداد به پیش بردند و هنوز چیزی از بر افتادن غول استبداد سلطنتی نمی‌گذرد که قدرتمندان و احصار طلبان حکومتی می‌خواهند استبداد و خود کامگی قشر ناچیز غیر مولد و طفیلی وار دیگری را بر میهن، حاکم گردانند، استبدادی که در عین حمایت از منافع طبقات و اقشار استثمارگر، استثمار و طفیلی، بمراتب خشنتر و عقبگردتر از استبداد پیشین است.

قدرتمندان حکومتی می‌توانند امروزه با استفاده از قدرت سیاسی خود، اعمال زور و سرکوب و تحمیل و فریب مردم، قانون اساسی صوب مجلس "خبرگان" شانرا به تأیید اکثریتی که فریب نیرنگهای آنها را خورده اند برسانند. ولی این را تاریخ بارها به اثبات رسانیده است که آنچه با منافع زحمتکشان و پیشرفت و ترقی جامعه بشری تطابق نداشته باشد، هرچند که از طریق تحمیل و فریب توده ها تأییدیه آنها را نیز موقتاً گرفته باشد، پایدار نیست و دیر یا زود بد نال آگاهی توده های فریب خورده و خیزش آنها به زواله دان تاریخ افکنده خواهد شد.

قانون اساسی خلیفه گری را نیز از این حکم تاریخ گریزی نخواهد بود.

قانون اساسی و تساوی حقوق زن و مرد

مسئله تساوی حقوق زن و مرد یکی از مهمترین مسائل اجتماعی است. اصولاً در هر جامعه ای که بنای آن بر پایه استثمار باشد، تساوی حقوق زن و مرد تحقق پذیر نیست و یا عبارت دیگر عدم تساوی حقوق زن و مرد در نظام استثمار ریشه دارد و هر کس که بخواهد علیه نظام جابرانه استثمار مبارزه کند الزاماً باید علیه ستم مرد بر زن بجنگد. زنان نیکی از جامعه را تشکیل داد و نیم دیگر را در دامان خود پرورش می‌دهند. بدون بسیج يك جنبش نیروی وسیعی از اردوی زحمتکشان هیچ جنبش توده ای وجود ندارد و بدون آن هیچگونه امکان پیروزی بر امپریالیسم و ستیزگان نیست. اصولاً مسئله رهایی زن از قید اسارت های اجتماعی در جامعه سرمایه داری يك امر حقوقی نبوده بلکه بخشی از مبارزه همه جانبه پرولتاریا در راه آزادی بشریت است. مسئله آزادی زن بشا به بخشی از نیروهای تولیدی فعال در عصر کنونی اصولاً مربوط میشود به رهایی نیروهای مولده از قید مناسبات جابرانه و مزدوری سرمایه داری. لذا مسئله رهایی زن يك امر حقوقی نبوده و هر گونه طرح مسئله از دید صرفاً حقوقی یا ریاکارانه است و یا ساده لوح حانه. از دید بورژوازی قابلیت شخصی انسان همان ارزش مبادله است. بورژوازی که بر تولید کالائی تکیه دارد همه چیز را در این جهان بعنوان کالا که قابل مبادله است می بیند. بورژوازی زن خود را بعنوان ابزار تولید میبرد. وقتی کمونیستها میگویند ابزار تولید باید اشتراکی گردد، فریاد بر میدارند که کمونیستها می‌خواهند اشتراک زن بوجود آورند. در صورتی که از دید کمونیستها زن قبل از هر چیز يك انسان فعال است و نه ابزار تولید. اتفاقاً سرمایه داری با بی خانه مان کردن اکثریت جامعه یعنی با تمرکز سرمایه در دست خود و انباشت فقر و مسکنت در قطب مقابل آن، مردم بی چیز و بی حاشمان را از فرط گرسنگی بسوی فساد و فحشاء سوق میدهد و از سوی دیگر برای لهو و لعب خود که در نتیجه تمرکز ثروت تمام وسائل رفاه را در دست خود قبضه کرده است، پرگسترش فساد، فحشاء و عیاشی و تن آسائی دست میزند. لذا تنها در پرتو شناخت نقش زن بعنوان نیروی تولیدی فعال در ساختن جامعه و تکامل آنست که میتوان زن را بمقام واقعی خود برگردانید.

حال بینیم که قانون اساسی مجلس خبرگان در باره نقش زن در جامعه چه میگوید: "دولت موظف است حقوق زن را در تمام جهات با رعایت موازین اسلامی رعایت نماید." عجیباً قانون اساسی باید حقوق زن را تعریف و تعیین کند و خود مرجعی برای قوانین و ضوابط حقوقی دیگر باشد، اما خبرگان نیز هوش برای اینکه دست خود را رو نکنند ما را بجای دیگری یعنی "موازین اسلامی" حواله میدهند. تا اینکه هم مواضع ارتجاعی خود را رویونی کنند و هم اینکه در این مورد حرفی زده باشند.

حال به بینیم موازین اسلامی در مورد حقوق زن چه میگوید. در نهج البلاغه چنین میخوانیم: "ای مردم، زنهار از ایمان و ارث و جز و کم بهره هستند اما نقصان ایمانشان بجهت نماز نخواندن و روزه نگرفتن است در روزها نجیسی، و جهت نقصان خوردن آنست که (در اسلام)

گواهی دوزن بجای گواهی يك مرد است، و از جهت نقصان نصیب و بهره هم ارث آنها نصف ارث مردان میباشد، پس از زنهای بد پرهیز کنید و از خوانشان بر حذر باشید و در گفتار کردار پسندیده آنست که اگر آن معروف، یکی از واجبات باشد، شما آن را بعنوان معروف بوش بجای آورید، و بنمایانید که اینان به آن جهت اطاعت و پیروی از آنها نیست، و اگر یکی از مستحبات باشد بجای نیافرید، زیرا بجای آوردن مستحب بعنوان پیروی نکردن از آنها مستحب است. خلاصه در هیچ امری بگفتار و خواهشهای آنان اعتناء ننمائید، تا در گفتار و کردار ناشایسته طمع نکنند. (و شما را به انجام آن وادار ننمایند)"

نقل از: نهج البلاغه ترجمه و شرح فیض الاسلام حطیه ۷۹

صفحه ۱۷۰ و ۱۷۱

مابا این قانون اساسی مخالفیم زیرا تساوی

حقوق زن و مرد را برسمیت نمی‌شناسد

می بینیم که طبق موازین اسلامی زن دارای فهم و درک ناقص است و حتی اگر حرف درست هم بزند نباید بحرفهای او گوش فرا داد. ممکن است بگویند این گفته ها مربوط به ۱۴۰۰ سال پیش است و موازین اسلامی در تطابق با شرایط امروزی چیز دیگری است. پس بگفتار فقیه زمان امام خمینی مراجعه کنیم: "زنی که عقد دائمی شده، نباید بدون اجازه شوهر از خانه بیرون رود و باید خود را برای هر لذتی که او میخواهد، تسلیم نماید و بدون عذر شرعی از نزدیکی کردن او جلوگیری نکند و اگر در اینها از شوهر اطاعت کند، تهیه غذا و لباس و منزل او و لوازم دیگری که در کتب ذکر شده بر شوهر وارد است و اگر تهیه نکند چه توانائی داشته باشد یا نداشته باشد مدیون زن است."

مسئله ۲۴۱۲ صفحه ۳۸۶ توضیح المسائل

پس زن از نظر موازین اسلامی و بقتوافقیه زمان تنها موجودی است بی اراده که میتواند و باید وسیله لهو و لعب مرد قرار گیرد و در ازای آن غذا و لباس و منزل او تأمین میشود. متأسفانه باید بگوئیم که موازین اسلامی به فحشاء قانونیت میدهد. امام خمینی میگوید: "زنی که صیغه شده اگر نداند که حق خرجی همگویی ندارد عقد او صحیح است و برای اینکه نمیدانسته حق به شوهر پیدا نمیکند" مسئله ۲۴۲۶ صفحه ۳۸۷ توضیح المسائل

بنابر این صیغه یعنی در اختیار گرفتن زن در ازای پول و پرداخت مخارج. اگر از دو آیه اول صیغه بگذریم با فاحشه هیچ تفاوتی ندارد، زیرا به فاحشه هم مقداری پول بعنوان قیمت همگویی میپردازند.

گفتیم که ارزش زن در موازین اسلامی چیزی جز وسیله رفع شهوت نیست. امام خمینی میگوید: "اگر زن نا محرمی، بگمان اینکه عیال خود اوست نزدیکی کند، چه زن بداند که او شوهرش نیست و یا گمان کند که شوهرش میباشد، باید عده نگذارد."

مسئله ۲۵۳۶ صفحه ۴۰۵ توضیح المسائل

آخرین چه طرز تفکری است که مردی با زنی هم خوابه شود و نفقه که زنش است یا شخص دیگری آیا يك جنبش مردی چیز دیگری غیر از رفع شهوت شخصی در مفز دارد؟ عجیباً که علیرغم تمام این مسائل شرم آور هنوز بما کمونیستها اتهام میزنند که گویا کمونیسم عفت زن را از بین میبرد و فحشاء را رواج میدهد! بطور خلاصه بگوئیم قانون اساسی حقوق زن را منوط به موازین اسلامی مینماید و طبق موازین اسلامی زنان دارای فهم ناقص میباشند، زنان باید برده وار از شوهر خود اطاعت کنند، زنان وسیله لهو و لعب هستند، زنان حق تفاوت ندارند، زنان حق طلاق ندارند، در قوانین مربوط به ارث نصف مرد سهم میبرند. طبق موازین اسلامی شهادت دو زن برابر شهادت يك مرد است، طبق موازین اسلامی مرد حق امر و نهی و حتی تنبیه بدنی زن را دارد و مرد حق داشتن چهار زن عقدی را دارد، طبق موازین اسلامی صیغه که چیزی جز قانونی کردن فحشاء نیست مجاز است. بطور کلی طبق موازین اسلامی زن موجود بلا اراده ای است زیر دست مرد و تمام فرمولیندهای مندرجه در قانون اساسی بر این نابرابری زن و مرد صحه میگذارد.



بدون شرکت آگاهانه زنان هیچ جنبشی به پیروزی نمی‌رسد

پیش در جهت ایجاد حزب کمونیست

قانون اساسی و مناسبات اقتصادی

قانون اساسی "خبرگان" استثمار را مقصد، ابدی و آسمانی دانسته و تأثیر پرهیزشده ای که باشد چه برده داری، چه فتودالی وجه سرمایه داری، قانونی می سازد. اصولی که در زمینه اقتصاد در قانون اساسی آورده اند وظیفه ای جز خدمت به طبقات و اقشار استثمارگر و استثمارکارند. در برخی از بندهای این زمینه و یاد رحمتی از آن اشاراتی دروغین به "ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد"، "تأمین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش"، "حلولگیری از بهره کشی از کار بیکری" و انواعهم به چشم میخور و لیکن این جملات تنها به منظور فریبکاری بکار رفته است زیرا اساس اقتصاد جمهوری اسلامی در فصل چهارم مصوبه "خبرگان" بر مبنای استثمار انسان از انسان بنا گردیده است و در نتیجه هیچ ضامن اخراجی برای تحقق آن قولها وجود ندارد.

در اصل چهارم میخوانیم: "نظام اقتصاد جمهوری اسلامی ایران بر پایه سه بخش دولتی، تعاونی و خصوصی با برنامه ریزی منظم و صحیح استوار است". مالکیت دولتی و تعاونی تنها با ادعای "مالکیت عمومی و اختیار دولت" یا "بر طبق ضوابط اسلامی" (همان اصل) غاری از مضمون استثمار گرایانه نمیشود. مگر شرکت نفت یا دخانیات سالهای سال نیست که با صلاح در مالکیت عمومی در اختیار دولت هستند؟ ولی آیا بهره کشی از کارگران در آنها قطع گردیده و استثمار از بین رفته است؟ تصویری که حتی احق نیز چنین ادعای میکند. بنابراین مصرف دولتی و تعاونی خواندن فلان شرکت و مؤسسه، هیچ انسان آگاه و عاقلی نمیتواند از بین رفتن استثمار از آنها درک کند. زیرا مهم این است که یک رفاه کامل برای کارگران آن بخشها تأمین گردد (در تمام زمینه های اقتصادی، یعنی، بهداشتی، اجتماعی و.....)، دوم اینکه مؤسسه با وظیفه خدمت به پیشرفت جامعه، حتی اگر ضرورت داشته باشد، فعالیت کند نه بر مبنای سود بزرگ سودمندی (در ضرورت وجود) در خدمت رفاه و پیشرفت جامعه و بخصوص کارگران و دهقانان بکار گرفته شود و این سه ممکن نیست مگر اینکه تولید و توزیع و اداره کامل مؤسسه زیر نظر و راههای واقعی کارگران انجام پذیرد. اما آیا به صرف اینکه شرکت نفت یا دخانیات زیر نظر و اداره باشد محمد رضا شاهی به دخانیات و یا شرکت نفت اسلامی تبدیل شود و با تمام مناسبات تولیدی سابق در زیر نظر و اداره باشد بهشتی یا باند مشابهی قرار گیرد، استثمار از بین رفته است؟ بهیچوجه. بنابراین مناسبات حاکم بر مؤسسات این دو نوع مالکیت (دولتی و تعاونی) همان مناسبات سرمایه داری سابق باقی خواهد ماند و کارگران کماکان استثمار خواهند شد. شکل دیگر مالکیت ذکر شده در قانون اساسی، مالکیت خصوصی است که "شامل آن قسمت از کشاورزی، دامداری، صنعت، تجارت و خدمات میشود که مکمل فعالیتهای اقتصادی دولتی و تعاونی است".

(همان اصل). این نوع مالکیت نیز که بر اساس استثمار انسان از انسان بنا نهاده شده است و مطابق با همان اصل میتواند نامحدود و در تمامی زمینه های ممکن باشد، از یکسو صریحاً بایدهای قانونی جلوه گر گردیده و از دیگر سو اجازه حتی استثمار به شیوه های فتودالی و برده داری را میدهد. شاید در برخورد ظاهری به این مطلب گفته شود که چگونه ممکن است کسی که خواهان حفظ مناسبات سرمایه داری است بتواند در همان حال در پی ادامه شیوه استثمار برده داری و فتودالی باشد و جایگزینی آنها بوسیله سرمایه داری را طلب نکند. با اینکه هر سه شیوه فوق شیوه های استثمار کارگران و مردم هستند و در خلاف منافع زحمتکشان می باشد و یک انقلابی و مدافع منافع زحمتکشان نمیتواند در پی استقرار حاکمیتی از این سه شیوه باشد ولیکن با بیستی توجه نمود که عناصر تصویب کننده اصول قانون اساسی در چه مناسبات طبقاتی قرار گرفته و از چه مکتب سیاسی پیروی می کنند. اکثریت قریب با اتفاق کسانی که این اصول را تصویب کرده اند اولاً شخصاً هیچ نوع تولیدی شرکت ندارند و از طریق تصاحب و سترنج زحمتکشان که بوسیله خاص و انواعهم از استثمار کارگران دریافت می کنند (چه سرمایه دارند، چه فتودالی و برده داری) و بیا از درآمد حاصله از موقوفات و انواعهم به آنها جیره می رسد، بصورت طفیلی گریزند که می کنند و ثانیاً اساساً تعلل و در بودن از شرکت در تولید و عدم درک از پیشرفت جامعه، در همان چهارچوب فکری که برخاسته از مناسبات چهارده قرن پیش است باقی مانده اند. در نتیجه می بینیم اتفاقی نیست که آنها هر نوع مالکیت و هر نوع استثمار را مقصد و قانونی میدانند. همین مطلب را نیز در اصول مربوط به اقتصاد در قانون اساسی خود گنجانیده اند. برای روشن تر شدن مسئله بنظریات رهبران اصلی تدوین کنندگان این قانون رجوع کنیم. آیت الله خمینی در "توضیح المسائل" در مواضع و از جمله در مسئله ۲۰۹ بر برده داری صراحتاً کرده و در باب خرید و فروش، نه می نویسد: "اگر بنده ای را که قرار کرده، با چیزی که می تواند تحویل دهد مثلاً بایک فروش بفرزند، اگر چه آن بنده پیدانشود، معامله صحیح است". آیت الله خمینی در همین کتاب شیوه استثماری فتودالی را نیز تأیید نموده و از جمله مینویسد: "اگر مدت مزارعه تمام شود و حاصل بدست نیاید، چنانچه مالک راضی شود که با اجازه باید و آن اجازه زراعت بر زمین اوست و زارع هم راضی باشد مابقی ندارد و اگر مالک راضی نبود، میتواند زارع را وادار کند که زراعت را بچیند و اگر برای چیدن زراعت ضرری به زارع برسد لازم نیست عوض آنرا بداد بدهد". بدین ترتیب می بینیم که هم استثمار برده داری محاز شمرده میشود و هم استثمار فتودالی از طریق مزارعه و آنهم حتی تا بدان حد که اگر به خانه خرابی و بدبختی نام و کمال و ضرر دهقان بیانجامد.

آیت الله مرعشی نجفی نیز بر ضرورت استثمار صراحتاً میگوید. او معتقد است که "مالکیت مشروع در اسلام جد و جدی ندارد" و "در اسلام اجیر شدن و کار کردن برای دیگری با اخذ اجرت جایز است مانند مزارعه و مساقات و مضاربه" (کیهان ۱ مرداد ۱۳۵۸) البته ایشان معتقدند که این نوع استثمار، حتی فتودالی را "استثمار نمیگویند" (همانجا). معلوم نیست اگر بنده داشتن، مزارعه، مساقات و مضاربه و اجیر گرفتن استثمار نیست پس استثمار را نظر ایشان چیست؟

قانون اساسی مجلس "خبرگان" نه تنها استثمار نمودن بی حد و محصور زحمتکشان را انواع شیوه های استثمار، قانونی، مقدس و اسلامی و لازم الاجراد انبسته بلکه حتی اجازه اعتراض به این استثمارگری و ستعگری سرمایه داران و مالکین ارضی را از کارگران و دهقانان سلب نموده است. در سراسر این قانون نه تنها سخنی در رابطه با قانونی بودن اعتصاب و اعتراض زحمتکشان نیامده بلکه برخلاف این حق مسلم زحمتکشان و در دفاع از استثمارگران آورده اند: "هر کس مالک حاصل کسب و کار مشروع خویش است و هیچکس نمیتواند بعنوان مالکیت نسبت به کسب و کار خود امکان کسب و کار را از دیگری سلب کند" (اصل چهارم و ششم). این اصلی که "خبرگان" خیمه شب بازی مجلس گذاشته تلاش نموده اند در پرده ای از ابهام و ناروایی به توده های قریب خورده حقه کنند به زبان ساده بشری بدین معنا است که کارگران و دهقانان تحت عنوان مالکیت به کار خود اجازه دست کشیدن از کار، اعتصاب و اعتراض ندارند زیرا بقول و بنا بر عقیده این "خبرگان"، "امکان کسب و کار را از دیگری یعنی از سرمایه داران و مالکین ارضی زالوصفت سلب خواهد کرد. بهشمارانه ترا این نمیتوان به تصویب قوانین ضد خلق و منفع مرتجعین دست زد. از آنجانب مجلس نیز حرایب حنین مصوباتی انتظار دیگری نیست و نمیتوان داشت.

انحصار طلبان و قدرتمندان مرتجع میدانند که با استفاده از زور و فشار و ناآگاهی و فریب توده ها قادرند در مقطع کوتاهی هر قانون مرتجعانه ای از همین دست را به تأیید اکثریت توده ها رسانند و از این رو هر قید و بندی که بفریشان رسیده میخواهند از این طریق به پای توده زحمتکشان بندند و فرد انیز مدعی شوند که خود بر آن رأی داده اند و با بیستی از آن اطاعت کنید. اما آنها که خوانده اند و غافل از اینند که فرد ای نه چندان دور که توده های خلق آگاه گردند، مسلماً آگاه خواهند گردید زیرا این قوانین نه در برگرفته منافع توده ها و نه متناسب با شرایط زمان و نیازهای پیشرفت جامعه است، و فعلاً به این قوانین و این امضا گرفتنها نخواهند گذشت و این قوانین را ماند وین کنندگان و حافظین آن به زوال و تاریخ خواهند افکند و به جای آن قوانین انقلابی بر ولتاژ بار حاکم گردانیده و احرا خواهند نمود.

مابا این قانون اساسی مخالفیم زیرا

استثمار زحمتکشان را بر سمیت می شناسد

تنها معیار قضاوت عمل است

روزنامه هرالد تریبون ۱۰ و ۱۱ نوامبر چنین نوشت:

"و خمینی به دولت آمریکا بی مبری میکند و فراموش کرده است که این دولت آمریکا بود که او را در برابر قیام اقلیتهای ملی کمک کرد و در عرض کمتر از یک هفته هواپیماهای مسافر و مسافران را برای سفر به ایران و سایر نقاط برای شرکت در مراسم استقبال و تشریفات به این کشور حمل کرد. این روزنامه پیشنهاد کرده است که تلافی اشغال سفارت آمریکا ارسال جنگ افزارهای آمریکائی که تا کنون ادامه داشته قطع شود."

روزنامه هرالد تریبون که یک روزنامه امپریالیستی است اینک در چهارچوب حادثه در بحرین تعدادی پدیده از رسواییهای دولت جمهوری اسلامی بر میدارد.

آیا باز هم قدرتمندان اشراف منش جدید میخواهند حاکمان کنند که خود آنها کسانی هستند که برای شرکت خلق کرد دست بدامن امپریالیسم آمریکا، این دشمن اصلی خلفای ایران زدند و از آنها باری طلبیدند؟ اگر واقعا این قدرت رسیدگان جدید امپریالیست واقعی هستند، چگونه میتوانند از امپریالیستها کمک بگیرند و در عین حال مدعی مبارزه علیه آنها باشند. بر نمیشود ای حاکمان جدید بیهوده ننویسند، که انقلابیون اصیل و کمونیستهای واقعی را وابسته به امپریالیستها و انانود سازند.

قانون اساسی فاقد محتوای

ضد امپریالیستی است

پیشش بسوی وحدت مارکسیست - لنینیستها

تاکتیک، مدنی:

استفاده از یادوهای ساواک

پس از روشند یک مسائلی که حاکی از نفوذ عناصر ساواک در دستگاه های دولتی بود، پس از بوق و کرنا تبلیغاتی ای که دولتمدان حاکم رمسور " پاکسازی " برآه انداختند، اینک با حمایت مدنی از جاسوسان ساواکی روبروی شویم.

حرکات ضد انقلابی مدنی، در جهت کشتار خلق عرب خوزستان و دستگیری انقلابیون و پشتیبانی وی از برتجعان، بطورمد اوم از طرف نیروهای اصیل انقلابی افشا شده است.

وی ضمن صاحبیه ای با خبرنگار روزنامه اطلاعات در مورد اینکه عده ای ساواکی در اورا گرفته اند چنین میگویند: " . . . پرورده فرد کسانیکه را که بسا من کاری کنند . . . بررسی و بازجویی کنند، جز چند نفری که بوسیله همان سازمانهای جاسوسی خاص به من تحویل شده اند، باقیمانده را من ضمانت میکنم آن ساواکیها هم از یادای همان سازمانهای خاص هستند که از طرف آن سازمانهای معلوم الحال به من تحویل شده اند. " این سخنان آشکارا مصین اینست که واقعا آفای مدنی " افتخار " همکاری عده ۴ ساواکی را دارا می باشد. این مطلب که آنها از طرف سازمانهای جاسوسی خاص بوی " تحویل " شده اند اولاً در رفتن از مسئله اصلی یعنی همکاری با عناصر ساواکی بوده و ثانیاً نمایانگر اختلافاتی است که امروزه آفای مدنی با برخی از انتصاب کنندگان پیدا نموده است. این که امپارانه های جاسوسی خاص است که بکورت نتیجه اعمالش سرازوارت بازگانی در می آورد، روزی یگرا از استناد اری خوزستان و روزی دیگر از . . . آجانبین نتایج ناشی از نفوذ ساواک در همه تشون مملکتی نمیشاند؟ بدیده ما چرا و این سازمان جاسوسی نظرمنا چیزی جز قدرت یاسی دوباره ساواک اما بشکل "ساواک" امروزی، اجرای برنامه های سیا و تأیید آن از طرف دست اندرکاران حکومتی از جمله آفای مدنی، نمیشاند. حال اینکه جرمادنی از انان بردن مستقیم این سازمان خود اری می کند و عواهای خانوادگی وی یاد یگرفت رتشدان ناشی از چه عواملی است مسائلی است که فعلاً بمانی نمی پردازیم. مدنی در مورد " شیخ مهناز عی " و " اتهام " ساواکی بودن وی میگوید " او کاره ای نبوده است او یاد وست "، " خیلی کسان ممکن است ساواک تا دیروز برآنها اعتماد می کردی گرفته باشد سخنان مدنی نیز خوبی آشکاری کرد. وی میگوید: " چرا ما فرصت ند هیم که مرد همراه برگشت داشته باشند اگر ا می میخواهد خدمت کند و سوسی ما برگشته است چرا فرصت خدمت را از او بگیریم ". حال باید

مبارزات دانشجویان اصفهان

گزارش از مبارزات دانشجویان در شهر اصفهان

" حدود و ماه است (مهر - آبان) که هزینه دانشجویان را که ماهیانه ۳۰۰ تومان بوده است، نبرد اخته اند. اگر دانشجویان که تنها مستمیری آنها همین مقدار ناچیز بود دانشگاه است و بآن هم اجاره خانه و هم خرج خوراک خود را می پردازند و رنگار گرفته اند. حتی بعضی از آنها به علت نبرد اختن اجاره خانه، صاحبخانه و سایل زندگی آنها را به خیابان ریخته است. اگر دانشجویان در این مدت قرضهای فراوانی به بار آورده اند. دانشجویان بارها به مسئولین مربوطه مراجعه کردند ولیکن آنها همیشه به آینده و حواله داده می شدند و یا آنکه اگر جوابی هم می شنیدند این بود که یاد آن وام تحصیلی مخالفت شده است.

دانشجویان برای رسیدن به خواسته های خود در تاریخ ۸/۸/۵۸ نمایندگانی از میان خود انتخاب کردند و با مسئولین خواسته های خود را در میان گذاشتند ولیکن از آن نتیجه ای حاصل نشد.

بالاخره دانشجویان مجبور شدند که در تاریخ ۸/۸/۵۸ اعلام یک تحصن چند روزه برای رسیدن به خواسته هایشان بنمایند. روز اول تحصن از رئیس دانشگاه " توسلی " خواسته شد که در جمع محصلین حاضر شده و جواب قانع کننده ای به آنها بدهد. اما وی در جمع محصلین حاضر نشد.

در فردای تحصن قطع نامه ای به این شرح خوانده شد:

۱- به کلیه دانشجویان دانشگاه اصفهان باید کمک هزینه تحصیلی و وام مسکن پرداخت شود.

۲- الغاء شرایط معدل و هرگونه شرایط غیرعادلانه و ضد انقلابی دیگر در مورد دریافت کمک هزینه تحصیلی و وام مسکن.

۳- تا تاریخ ۳۰ آبان ۵۸ نتیجه این خواسته ها از طرف مسئولین روشن گردد.

۴- در طول مدت تحصن مسئولیت هرگونه اتفاقی برای محصلین متوجه ریاست و مسئولین دانشگاه میباشد.

۵- رئیس دانشگاه در برخورد غیر اصولی خود که به نمایندگان دانشجویان داشته و نیز عدم حضور در جلسه ۸/۸/۵۸ دانشجویان باید وی کتبا از کلیه

جلسه ۸/۸/۵۸ دانشجویان، بایستی کتبا از کلیه دانشجویان عذرخواهی کرده، در صورت عدم انجام این امر از ریاست دانشگاه برکنار و به جای او شورای متشکل از نمایندگان دانشجویان، استادان، کارمندان و وظیفه اداره دانشگاه را به عهده بگیرد.

پس از خواندن قطع نامه همه حاضرین توافق خود را با تک بند های قطع نامه اعلام کردند. پس از آنکه دانشجویان اعتراض به نیامدن رئیس دانشگاه در جمع خود نمودند، رئیس دانشگاه و معاونش به آن محل آمدند. در همین زمان عده ای معلوم الحال مذهی ناسعی در اخلاخل بین دانشجویان داشتند. آنها دانشجویان را " ضد انقلابی "، " اخلاکر "، " چپ گرا " و . . . خواندند.

عده ای از آنها برای ایجاد نزاع و زور خورد شروع به عسکری اری و فیلیماری نمودند. دانشجویان ابتدا به این عمل آنها اعتراض نمودند ولی وقتی به مقاصد پلید آنها پی بردند آنها را به حال خود نشان گذاشتند و به دام تحریکات آنها نیفتادند. در همین موقع رئیس دانشگاه شروع به صحبت کردن نمود و گفت " اگر شما غیر از این خواسته ها خواسته دیگری ندارید قبول بود ". دانشجویان به گفتاری شدید اعتراض نمودند و میگویند:

شدید اعتراض نمودند. رئیس دانشگاه سپس ادامه داد " اگر پرورد رجم شما حاضر نشد م رفته بودم که راجع به وضع شما صحبت کنم و قول آبرای فردا بیا پس فردا گرفته ام. ولی این هزینه تحصیلی فقط به ۶۰٪ از دانشجویان، آنها که خیلی احتیاج دارند تعلق می گیرد ". دانشجویان زبان به اعتراض گشود و گفتند که همه ماهیانه این هزینه تحصیلی محتاجیم، آفای توسلی اگر قبول ماهیانه شمارند هند سکوت می کنید؟ چرا باید همیشه مافقت صر کنیم؟ خلاصه پس سخن رانسی رئیس دانشگاه یکی از نمایندگان دانشجویان خواست که صحبت کند اما با مخالفت توسلی مواجه شده و از صحبت کردن وی جلوگیری کردند. در این میان یکی از مذهی نماها که سعی در اخلاخل و تحریک داشت شروع بحرف زدن کرد. مقداری اراحیف پشت سرهم نمود و فحش نثار دانشجویان کرد و سپس بلندگو و میکروفون را برداشته و رفتند. دانشجویان متوجه شدند که مذهی نماها قصد برپایی بلوا و آشوب دارند. از این جهت از بحث کردن با آنها خودداری نمود و به انتخاب نمایندگان که باتوسلی به مذکره بنشینند پرداختند. در ضمن پیشنهاد شد که به تحصن خاتمه داده و فردا صبح باز هم همگی در هم جمع شوند تا نتیجه مذاکرات نمایندگان را با توسلی بشنوند. این پیشنهاد در ابتدا با مخالفت بعضی از دانشجویان مواجه شد که بالاخره با این تصمیم موافقت نمودند. در این ضمن نماینده هم انتخاب شد. فردای آروز دانشجویان دوباره جمع شدند و نمایندگان اطلاع دادند که به رئیس دانشگاه برای برآوردن خواسته هایشان تا تاریخ ۱۲/۹/۵۸ مهلت داده اند. و اگر خاتمه به خواسته های آنها جامه عمل نیبشانند باز یکمرتبه به تحصن خواهند زد. و از آنها خواسته شد که در تاریخ ۱۲/۹/۵۷ ساعت ۱۳/۳ در مقابل اداره رفاه برای شنیدن نتیجه مذاکرات جمع شوند.

دریخش پیکار خلق

ما را یاری رسانید